

بررسی فرهنگ عامه در اشعار تالشی محمد اسرافیلی

*افشین خانبابازاده

چکیده

فرهنگ عامه یا ادبیات شفاهی شامل قصه‌ها، افسانه‌ها، ترانه‌ها، مثل‌ها، کنایات، زبانزدها، و لالایی‌ها می‌شود. این ادبیات از کار و فعالیت و زندگی مردم عادی و اجتماع‌شان سرچشمه می‌گیرد و چنان خروشان است که می‌تواند ادبیات رسمی و اشعار شاعران را تحت تأثیر خود قرار دهد، شاعران نیز با استفاده از اجزای گوناگون آن، غنی‌ترین اشعار و گنجینه‌های زبانی را سروده‌اند، و این غنایی از حیث درون‌مایه متنوع است و جسارت خود را در بیان حقایق نشان می‌دهد، که در آثار نظامی، مولوی، سعدی شیرازی، حافظ شیرازی، عبدالرحمن جامی، و... بیشتر به چشم می‌آید. در این نوشتار کارکردهای گوناگون عناصر فرهنگ و ادبیات عامه در اشعار محمد اسرافیلی بررسی شده‌است. اسرافیلی شاعری است تالشی زبان، که شعر تالشی را با فرهنگ اصیل تالشی در آمیخته است و اشکال مختلف فولکلور را از ادبیات عامه گرفته و با مهارتی بی‌نظیر در کتابش به نام *لِنَ صَدُو* «lona sadō» به کار گرفته است، به بعضی از این بن‌مایه‌ها عقیده‌ای عمیق دارد و بعضی‌ها را برای باروری شعر خود به کار برده و بصورت ماهرانه‌ای شعر خودش را در دل افراد جامعه خود چه باسواد و چه بی‌سواد جای داده است تا از این راه بتواند به ماندگاری اشعار خود و همچنین حفظ فرهنگ بومی سرزمین خویش کمک شایانی نماید.

کلمات کلیدی: فرهنگ عامه؛ ادبیات شفاهی؛ اشعار تالشی؛ لن صدو؛ محمد اسرافیلی.

* زبان‌های باستانی ایران دانشکده ادبیات و زبانهای خارجه دانشگاه تبریز، تبریز. ایران.

۱. مقدمه

ادبیات عامه بزرگ‌ترین میراث و سرمایه معنوی و پشتوانه هر ملت برای دوام و بقا و رکن مهمی از فرهنگ آن ملت است. زبان و ادبیات عامه مردم ایران نیز از جمله غنی‌ترین گنجینه‌های فرهنگی در میان تمدن‌های بشری به شمار می‌رود. دیرینگی و کهن‌سالی اقوام ایرانی، غنای فرهنگی و ادبی، تعدد پاره فرهنگ‌ها و پراکندگی جغرافیایی قومیت‌ها عامل تقویت‌کننده این غنای فرهنگی است» (ذوالفقاری، ۱۴۰۱: ۱). ادبیات شفاهی، بخش بزرگی از این غنای فرهنگی است و از آفریده‌های ذهنی توده مردم است.

شاعرانی بزرگ همچون مولوی توانسته‌اند لحن و زبان شعر خویش را به ادبیات عامه نزدیک کنند و آثاری را بیافرینند که جز برجسته‌ترین آثار ادبی جهان به شمار می‌روند زیرا زیباترین و ماندگارترین بخش‌های این آثار براساس ادبیات عامه به مخاطبان عرضه شده است، و سرشار از فرهنگ و آداب و رسوم عوام هستند. می‌توان شاخصه‌های ادبیات عامه را در اشعار تالشی بسیاری از شاعران تالشی زبان جستجو کرد؛ محمد اسرافیلی همچون دیگر شاعران تالشی زبان، از ابزارها و شگردهای مختلفی برای انتقال دادن فرهنگ تالشان به مخاطبان استفاده کرده است. عناصر مربوط به فرهنگ عامه در این زمینه بسیار گسترده است، چون مخاطبان اسرافیلی غالباً از مردم عامی و کم‌سواد منطقه بودند پس شاعر مجبور بود تا با زبانی سخن گوید که برای همگان قابل درک باشد. استفاده از فرهنگ عامه و نوستالژی یکی از بهترین روش‌هایی است که مخاطبان قادر به برقراری ارتباط با آن هستند؛ چون که محتویات و مبانی اشعار در نظر همه آشناست، اگر غیر این بود گروه هدف در ارتباط با اشعار دچار اختلال می‌شد و میان اشعار و مخاطبان فاصله ایجاد می‌شد. محمد اسرافیلی با استفاده از این ترفند توانسته است در ماندگاری اشعار خود و همچنین حفظ فرهنگ بومی سرزمین خویش تلاشی شایسته و درخور توجه انجام نماید.

۱-۱. زندگی و شعر محمد اسرافیلی

محمد اسرافیلی مشهور به رفق و متخلص به رها متولد سال ۱۳۵۴ در روستای عنبران از توابع استان اردبیل می‌باشد که زبان مادریش تالشی می‌باشد که در ادامه معرفی خواهد شد، در دوران نوجوانی به شعر و شاعری روی آوردند و علاقه‌ای که نسبت به زبان مادری خود داشتند مجموعه شعری خود را به نام «لن صدو (صدای نی) منتشر کرد در این مجموعه محمد اسرافیلی به زبان مردم روزگار خود بی‌اعتنا نیست و با بهره‌گیری از اصطلاحات روزمره و عامیانه، کنایات، ضرب‌المثل‌های رایج در جامعه خویش را با همان لحن عامیانه، اشعاری پدید آورده که گاه شور و حال جامعه روستایی را در خود حمل می‌کند و بر دل همگان می‌نشیند و گاهی هم حامل اساطیری کهن و افسانه‌ای ملی است. و در مواردی هم پای حماسه‌ها و افسانه‌های بومی و محلی را وسط می‌کشد تا نگرهبانی دلسوز و دایم بیدار برای حفاظت از آنان باشد.

۱-۲. بیان مسأله

اسرافیلی در زمینه سرودن شعر تالشی شهرت ویژه‌ای دارد و در این زمینه، آشکارا تحت تأثیر ادبیات شفاهی قرار داشته، به طوری که در سروده‌هایش می‌توان تمام جنبه‌های ادبیات عامه را به وضوح مشاهده کرد، و یکی از وجه تمایز اشعار او از دیگر شاعران تالشی سرا است و دلنشین بودن اشعارش نیز همین وجه است. پس او را می‌توان یکی از چهره‌های تابناک شعر معاصر تالشی دانست. همانطور که «در ادب عامه به رعایت وزن و قافیه و زیبایی‌شناسی و جنبه‌های ادبی و هنری کمتر توجه می‌شود؛ زیرا بیش از جنبه‌های ادبی و هنری، محتوا و درون‌مایه است که اهمیت دارد» (ذوالفقاری، ۱۴۰۱: ۱۸). و در شعرهای محمد اسرافیلی نیز محتوا و درون‌مایه است که اهمیت دارد چرا که «این جملات ساده و پرشور و آهنگ‌دار که همچون اشعار رسمی زیاد در بند وزن و قافیه نیستند، روح آزاد و زندگی ساده و بی‌تکلف مردم را تجلی می‌کند» (آرین‌پور، ۱۳۸۲: ۴۶۶). این پژوهش هم سعی دارد که پربسامدترین موءلفه‌ها

و درون‌مایه‌های فرهنگ عامه و مهمترین کارکردهای آن در اشعار تالشی محمد اسرافیلی را بررسی کند.

۳-۱. روش تحقیق

تحقیق حاضر به روش توصیفی-تحلیلی انجام شده و داده‌های پژوهش از طریق مراجعه به منابع کتابخانه‌ای به دست آمده‌است. و سپس بخش‌های متعدد فرهنگ عامه و کارکرد آن در اشعار تالشی محمد اسرافیلی به همراه شواهد مثال بررسی و تحلیل شده‌است.

۴-۱. پیشینه تحقیق

تاکنون در هیچ پژوهشی به کارکرد فرهنگ عامه در اشعار تالشی پرداخته نشده‌است این خلأ پژوهشی بر جنبه نوآورانه‌ی مقاله‌ی حاضر می‌افزاید. با این حال، درباره‌ی ادبیات شفاهی تالشی تحقیقاتی صورت گرفته است که به مهمترین آنها اشاره می‌شود: سیاوش شفیقی، در پایان‌نامه خود به نام «گردآوری افسانه‌ها و ضرب‌المثل‌های تالشی آوانویسی و ترجمه آن‌ها به فارسی» استاد راهنما: دکتر مهری باقری، دانشگاه تبریز، ۱۳۸۴، این پژوهش مبتنی بر کارهای میللر است که در کشور آذربایجان جمع‌آوری کرده‌است؛ و مولف در پژوهش خود چندین حکایت و چندین ضرب‌المثل را که حاصل تحقیقات میدانی است، آورده‌اند.

پایان‌نامه ارشد افشین خان‌بازاده به نام «بررسی ادبیات شفاهی گویش تالشی شمالی در منطقه عنبران

استاد راهنما دکتر چنگیز مولایی سال ۱۳۹۸ دانشگاه تبریز، در این پژوهش که به صورت میدانی جمع‌آوری شده نگارنده ادبیات شفاهی را در زادگاهش بررسی کرده‌است.

زاهد اسلامی جید در پایان‌نامه خویش «بررسی تطبیقی ضرب‌المثل‌های زبان فارسی و تالشی منطقه نمین» ضرب‌المثل‌های تالشی را با معادل فارسی تطبیق داده‌است.

کیومرث خان‌بابازاده «بررسی و تطبیق چند ضرب المثل تالشی و فارسی» فصلنامه ادبیات و زبانهای محلی ایران زمین، ۱۳۹۷، تابستان، شماره ۲۰، ص ۲۵-۳۸. در این مقاله چند ضرب المثل از زبان تالشی شمالی، حوزه عنبران انتخاب شده و با موارد مشابه در زبان فارسی مقایسه شده است. در حوزه تالشی سفارود، شعبانی (۱۳۸۸)، امثال و حکم و کنایات زبان تالشی را گردآوری و ثبت کرده است. صحرایی (۱۳۸۹) تعدادی از امثال و کنایات تالشی شاندرمن را از جنبه‌های اجتماعی و عناصر طبیعی بررسی کرده است. تعبیرات و کنایات تالشی جنوبی سیاهمزگی را نصرتی (۱۳۸۶) گردآوری و ضبط کرده است. خان‌بابازاده و نظامی در مقاله‌ای به نام «واژگان باستانی بازمانده در ضرب المثل‌های تالشی شمالی» چندین ضرب المثل تالشی را بررسی کرده‌اند و واژگان باستانی موجود در این مثل‌ها را ریشه‌یابی کرده‌اند، این مقاله در مجله دوفصل‌نامه گویش‌شناسی و فرهنگ عامه به چاپ رسیده است.

خان‌بابازاده و نظامی در مقاله‌ای به نام «بررسی تطبیقی کنایات زبان تالشی شمالی با زبان فارسی» چندین کنایه مشترک در زبان تالشی و فارسی را بررسی کرده‌اند و در آخر کنایات مختص زبان تالشی را که در زبان فارسی معادل نداشته‌اند را بررسی کرده‌اند، این مقاله در مجله پژوهشنامه بختیاری‌شناسی و اقوام ایرانی منتشر شده است. همان طور که مشاهده شد هیچ تحقیقی به طور مستقیم به بررسی فرهنگ عامه در اشعار تالشی نپرداخته است.

۱-۵. زبان تالشی شمالی و سرزمین تالش

سرزمینی که تالشان در آن زندگی می‌کنند منطقه وسیعی است که «در جنوب غربی دریای کاسپین که چونان نواری باریک از رود کورا، در جمهوری آذربایجان تا تنگه سپیدرود، در جنوب استان گیلان گسترده است. خط‌الرأس رشته کوه تالش در امتداد شمال غربی البرز، با طول ۳۰۰ کیلومتر، چون سدّی این منطقه را در غرب، از استان‌های اردبیل و زنجان جدا می‌کند» (رضایتی گیشه‌خاله، ۱۳۹۶، ۱۳). و همچنین رهنمایی آورده «محدوده جغرافیایی قومی تالشان به مراتب از محدوده جغرافیای

سیاسی، یعنی واحدهای سیاسی و اداری که در قالب آن اداره می‌شود، وسیع‌تر است. نواحی شمالی با مرکزیت لنکران و شهرهای لریک، سالیان، یاردملی، ماساللی، جلیل‌آباد و آستارای آن‌سوی مرز، به‌دنبال جنگ‌های ایران و روس در نیمه قرن نوزدهم میلادی، به عنوان غرامت جنگی به روس‌ها بهایی بود که تالشان برای بقای حکومت قاجار پرداختند» (رهنمایی، ۱۳۸۰: ۹). و در کشور ایران سرزمین تالشان در تقسیمات سیاسی جزء استان‌های گیلان و اردبیل می‌باشد. مردم این سرزمین چه در کشور آذربایجان و چه در کشور ایران به زبان تالشی سخن می‌گویند که «در طبقه‌بندی زبان‌ها، تالشی را از زبان‌های ایرانی گروه شمال غربی می‌دانند. زبان تالشی را می‌توان در سه گروه شمالی، مرکزی، و جنوبی جای داد. تالشی شمالی، تالشی آن‌سوی آرس، یعنی تالشی جمهوری آذربایجان است و ادامه آن در ایران تا گرگان‌رود تالش پیش رفته؛ تالشی مرکزی در گستره نوار طولی ناورود در شمال و سفارود در جنوب رواج دارد؛ و تالشی جنوبی میان سفارود در شمال، و سفیدرود در جنوب متداول است. بطورکلی از تالشی شمالی، لهجه‌های آستارایی، ویزنه‌ای، عنبرانی، چوبری، جوکندانی و...، از تالشی مرکزی، گونه‌های ناوی، اسالمی، پره‌سری، اردجانی و...، از تالشی جنوبی، لهجه‌های خوشابری، شاندرمنی، ماسالی، ماسوله‌ای، شفتی و...، را می‌توان نام برد» (رضایتی گیشه‌خاله، ۱۳۹۶: ۱۳). شاعر مورد تحقیق این پژوهش از شاعران شاخه شمالی زبان تالشی، گونه عنبرانی هستند.

۲. بررسی عناصر فرهنگ عامه در شعرهای تالشی محمد اسرافیلی

۱-۲. عشق

«تاریخ بشر سراسر بیان دوستی و علاقه به مال و جاه و علم و قدرت و زن و فرزند و میهن است و از میان این علایق و دوستی‌ها گرایش به جنس مخالف از فطریات است که در زندگی هر کسی بروز می‌کند» (دهمرد، ۱۳۹۲: ۹۸). دهمرد در جایی دیگر آثار عشق را چنین بر می‌شمارد: «عشق زاییده حسن و حزن زاییده عشق است، عشق هم نیش است و هم نوش، هم اسارت است هم آزادی، هم بندگی است هم خداوندی، هم

درد است و هم درمان» (همان: ۹۹). محمد اسرافیلی نیز چون دیگر شعرا به این مضمون مهم و برجسته در ادبیات، بی‌توجه نبوده و در اشعار خود بدان توجهی ویژه داشته و بازتاب این امر در اشعارش مشهود است. عشق در اشعار او اغلب زمینی است که از آن پلی می‌سازد برای رسیدن به عشق حقیقی، که «همان عشق به خدای تعالی و بلند مرتبه است، الفتی است رحمانی و شوق علاقه به ذات حق تعالی است که از آن به محبۀ الله یاد می‌کنند» (شبستری و همکاران، ۱۳۹۹: ۲۲۳). که در ادامه به این مضامین در اشعار او پرداخته می‌شود. شاعر وقتی از عشق به معشوقه زمینی خویش سخن می‌گوید اندوهی سنگین بر اشعارش حاکم می‌شود و می‌داند سهم او از عشق، ناله و فغان است و این مضمون را به زیبایی در اشعاری آفریده و می‌نویسد:

سیوو چّشی چّئمان قَروئش همّ باردن/ دئیو داردئش همّ بچّئمان دئل آکاردن/ دئلّم
دئل ب قَروئیم دئلّم دئل ب قَروئیم/ دئلو ب نولنولیم ترو ب نول نولیم/ ماندم بّ
روئند گاسیش کا دیی بمان/ دئیو داردئش ناهاشت بماندء د بمان (اسرافیلی، ۱۳۹۵:
۴۱).

dārdeš hama bačēmān del akārdan/ delem del bæ qarōlim delem
del bæ qarōlim/ delō ba nōla nōlim tero ba nōla nōlim/ māndam
bae rūanda gāsiš kā diya bamānm/ denyō dārdeš nāhāštə
bemānde da bamān.

برگردان فارسی: چشم سیاهی همه قرارم را برده، تمام دردهای دنیا را به دلم ریخته است. ای دلم، دل بی‌قرارم، ای دلم، دل بی‌قرارم، از دل برای نالانم، از دل برای نالانم. سر راهش مانده‌ام شاید به من نگاهی کرد و با نگاهش دردهایم را از من گرفت. عشق محمد اسرافیلی از وصال بیگانه است و ناکامی بر تمام ذهن شاعر سایه افکنده، چاره کار را در گفتگو با خدای خود می‌بیند واز رفتن مهربان خود و تنها ماندنش سخن می‌گوید:

دئل و جوئتم شی خئدو خئدو، مهربوئتم شی خئدو خئدو/ آ ماندم دّ داردوئند، ا
داموئتم شی خئدو خئدو. (اسرافیلی، ۱۳۹۵: ۶۳).

delō jōnem šay xedō xedō, məhrabōnem šay xedō xedō, ā
māndam da dārdōnanda, ae dāmōnem šay xedō xedō.

برگردان فارسی: خدایا دل و جانم رفته، خدایا مهربانم رفته‌است، خدایا من با دردها
مانده‌ام و درمانم رفته است.

انتظار یار برای شاعر آنقدر طولانی شده که نه تنها شاعر را رنگ پریده و بیمار کرده
بلکه مکانی که شاعر در آن به انتظار یار مانده با تمام درختان و پرندگان نیز رنگ
پریده شده‌اند و می‌نویسد:

آ تء رو چش بَ رو کانم خئدو خئدو/ ئشتء داردء گارد گدَ کینَ سئو بَ پومان
زارد/ داردئم وئ دووؤن رو، دووؤن وئ لووؤن رو/ لووؤن بئین زارد، گدَ کینَ، دووؤن
بئین زارد. (اسرافیلی، ۱۳۹۵: ۴۴).

ā terō čaš ba rū kānam xedō xedō, əštə dārde kārda gada kina
saū ba pō mān zārd, dārdem vōt dōvūn rō dōvūn vōt lōvūn rō,
lōvan bein zārd gada kina dōvan bein zārd.

برگردان فارسی: من چشم به راهت هستم از درد انتظارت رنگ پریده هستم، از این
درد انتظار با درختان گفتم، درختان هم با پرندگان به مانند من رنگ پریده و بیمار
شدند.

وصال برای محمد اسرافیلی فقط در خواب اتفاق می‌افتد و در پایان هر بیت با دریغ و
افسوس آرزو می‌کند که‌ای کاش این وصال و رسیدن به معشوق در عالم واقع اتفاق
می‌افتاد و می‌نویسد:

حائندَم ویند، وئئم اُمی، رانگینَ بئلبئئئم اُمی، شَ شویی بَ دئئئم اُمی، چیچ اَبی اَو حان
بَ نَبی. (اسرافیلی، ۱۳۹۵: ۱۴۱).

hānandam vind, velem ōmay, rānhina belbelem ōmay, ša šōy ba
delem ōmay, čič abi av hān ba nabi.

برگردان فارسی: در خواب دیدم گل و یار من آمده، بلبل رنگین و زیبایم آمده، شادی
رفته به دلم برگشته، چه اتفاقی می‌افتاد اگر این واقعیت بود.

شاعر در ادامه حتی در عالم رویا هم دیگر یارش را نمی‌بیند و بیان می‌کند که اگر هلاک شود و استخوان‌هایش خاک شوند آنگاه باز چشم براه معشوق است، در ترکیب‌بندی زیبا این حالات خود را به شعر می‌آورد و می‌نویسد:

هَنی چَشَمِ رو وِیَنی، هَنی حان تَنکو وِیَنی، هَنی مانء شو وِیَنی، داردء ماکو جو وِیَنی، هَلَن تَرو چَش بَ رومِ آذ. (اسرافیلی، ۱۳۹۵: ۵۹).

hani čašem rū vinani, hani hān tekō vinani, hani mān šō vinani, dārde mākō jō vinani, halan terō čaš ba rūm āz.

برگردان فارسی: چشمانم دیگر راه را نمی‌بیند، دیگر از تو خوابی نمی‌بیند، دیگر مرا شاد نمی‌بیند، دیگر مرا از درد جدا نمی‌بیند، با این حال باز چشم براه تو هستم .

اگم بئمام هَلوک بئوم، زمینء دیمو پوک بئوم، آست بپشت خوک بئوم، گارد تکی ب ک توک بئوم، هَلَن تَرو چَش بَ رومِ آذ. (اسرافیلی، ۱۳۹۵: ۵۸-۵۹).

agam bemām halōk bebōm, zamine dimō pūk bebōm, asta bapəšt xūk bebōm, gārd taki ba ka tūk bebōm, halan terō čaš ba rūm āz.

برگردان فارسی: اگر بمیرم و هلاک بشوم، از روی زمین پاک بشوم، بعد از استخوان شدن خاک شوم، مثل گرد روی طاقچه بشوم، با این حال باز چشم براه تو هستم .

درون مایهٔ عشق در اشعار این شاعر به عشق زمینی محدود نمی‌شود. او بارها در اشعار خویش از عشق به معبود سخن گفته‌است، چنانچه در قصیده‌ای خطاب به حضرت حق چنین سروده است :

خوشا آ دارد کی تَش بدو بَم هو/ خوشا آرسی کی تَروی آیمَ بَ رو. (اسرافیلی، ۱۳۹۵: ۹۹).

xōšā a dārd ki teš badō bamahō/ xōšā ārsi ki terōy ayma barō.

برگردان فارسی: خوشا به آن دردی که از تو نصیب ما می‌شود/ خوشا اشکی که برای آن درد ریخته می‌شود.

«گویند عشق آتشی است که در قلب واقع شود و محبوب را بسوزد، عشق دریای بلاست و جنون الهی است و قیام قلب است با معشوق بی‌واسطه. عشق مهم‌ترین رکن طریقت است و این مقام را تنها انسان کامل که مراتب ترقی و تکامل را پیموده است درک کند» (سجادی، ۱۳۹۲: ۳۳۲). شاعر نیز در اینجا خدا را دوست و جانان دیرینهٔ خود پنداشته و مهر او را در سینهٔ خود جاودان می‌داند و چنین می‌سراید: تنکو مهری بَ سَینَ نَشْتَهَ هادوُست / نَیمَشِ سَینَ نُو دِ اَوِ بَیو پُوست / تء کو مهری بَ دَئِل، دَئِل بَ قَروِل / بَشْت دَیدوُر دَئِلْم بَ نولِ نولِ / بَنگَش پَرْدَ کی دَیدوُرء بَئیندءم / دَئِلْم تانگِ دَئِلء داردَئِم مَحول (اسرافیلی، ۱۳۹۵: ۹۹).

tekō mähry ba sina nešta hā dōst / nimašə sinaū, də av bebō pūst
/ tekō mähry ba del, delə bə qarūl / beštə didūr delem ba nūla
nūlə / bekaš parda ki didūre beindem / delem tāngə dele dārdem
mahōlə.

برگردان فارسی: ای دوست از تو مهری در سینه‌ام نشسته، که حتی سینه‌ام را پوست کنند آن مهر از سینه‌ام نمی‌رود، و از تو مهری به دل، دل بی‌قرار من، که به دیدارت نالان است. حجاب‌ها را کنار بزن تا به دیدارتو رسم چون دلم تنگ است و درد دل بسیار.

شاعر در پایان دلش به پیوستن به معبود خویش و پوشیدن لباس بهشتی روشن است و می‌گوید: دَئِلْم رُوشَینِ کی نَمَ وا بَنکی تء / بَمَ اوکَت وئِیشتی تا بَنکی تء. (اسرافیلی، ۱۳۹۵: ۱۰۱).

delem rūšinə ki ama vābeki te / bama ūlate vaeišti tā beki te.

از جمله زیباترین مضمونی که شاعر به آن می‌پردازد، عشق است. از دید شاعر دوست داشتن محبوب زمینی اولین گام برای شناخت خداوند و دوست داشتن باری تعالی است» (شبستری و همکاران، ۱۳۹۹: ۲۳۱).

۲-۲. مثل

ضرب‌المثل در میان مردم عادی بوجود می‌آید و همیشه در زندگی و اندیشهٔ مردمانش جریان دارد و به نسلهای بعدی می‌رسد این جملات کوتاه در خود عشق و نفرت، غصه و شادی، ایمان و صداقت دارند .

ذوالفقاری می‌نویسد: «یکی از عناصر مهم ادب شفاهی، ضرب‌المثلها هستند که کاربرد و گستردگی آنها باعث شده‌است نقش مهمی در فرهنگ‌سازی داشته باشند؛ زیرا مثل‌ها: آینهٔ فرهنگ، هنجارهای اجتماعی، عقاید، اندیشه‌ها، طرز زندگی، منش، مناسبات، تمدن، اخلاق و معیار ذوق ملت‌هاست؛ باعث زنده نگاه داشتن واژگان، کنایات، اصطلاحات و زبان هر ملت و موجب توانمندی و غنای آن است؛ از این رو مانند شعر و انواع دیگر سخنان ادبی مؤثر است؛ به دلیل شیرینی، کوتاهی و سادگی و حسن تأثیر، تعدیل‌کنندهٔ اخلاق جوامع و مهذب عادات و رفتار و افکار مردم است؛ نقطهٔ اتصال ادب رسمی به ادب شفاهی و محل تعامل آن دو است. سالها باید بگذرد تا مثلی بر زبان مردم جاری شود. این جملات نغز و زیبا مولود اندیشه و دانش مردم و میراث غنای معنوی نسل‌هاست که مردم با معیار ذوق و به فراخور حال، آنها را به کار می‌برند. (ذوالفقاری: ۱۳۸۸: ۱۰-۹). در زبان تالشی گنجینهٔ گرانبهایی از مثلها وجود دارد که در پی آشنایی با آن مثلها متوجهٔ میراث فرهنگی بزرگی می‌شویم که از گذشتگان بصورت پندها و نکته‌های آموزنده به ما منتقل شده است محمد اسرافیلی نیز با استفاده از این گنجینه در پر بارکردن اشعار خود بهره برده است.

• نمک من یارند: یعنی نمک به زخم من نزن «نمک به زخم پاشیدن، بر رنج او افزودن» (انوری، ۱۳۸۳: ۱۶۳۴). اسرافیلی از این مثل به وجهی دلنشین، در بیان حالات درونی خود در عشق سخن می‌گوید. و یار خود را گلی می‌داند که دردِ دوری از او به مانند پاشیدن نمک بر زخم است. و می‌نویسد:

اِشْتانِ اِشْتانِ بَ گَپِم دَشتانِ اِشته بَارَنَد، هَای و ل مَشی آرَنَد نِمک مَن یارَنَد. (اسرافیلی، ۱۳۹۵: ۴۶).

əštān əštān ba gapim daštān əštə bāranda, hāy vel maši āranda
nəmək mana yāranda.

برگردان فارسی: خود به خود درباره‌ی تو با خودم صحبت می‌کنم، ای گل از من فاصله نگیر، به زخم من نمک نپاش .

• ها بژانگی مَش نیبیه: یعنی هر زنبوری زنبور عسل نمی‌شود. ها عالفی مَشک نیبیه: هر علفی علف خوش بوی مَشک نمی‌شود. شاعر با بیان این مثل محلی در شعر خود، به مخاطبان خود می‌گوید مشابهت ظاهری دو چیز دلیل در تشابه صفت و خصلت و خاصیت آن نیست. که یاد آور مثل زیر در کتاب فوت و فن کوزه‌گری است: «هر گردی، گردو نیست: اگر یکی از خصوصیات ظاهری دو نفر یا دو چیز مثل هم باشد، دلیل یکسان بودن آن‌ها نمی‌شود» (رحماندوست، ۱۳۹۰: ۱۰۶۶).

ها بژانگی مَش نیبیه، ها عالفی مَشک نیبیه، بئشی چَ بئلبئله پالو کی اوء چَ گئلء خَبی (اسرافیلی، ۱۳۹۵: ۳۵).

hā bezāngi məš nibabə hā ālafī mešk nibabə, beši ča belbele
Pālō ki avə ča gele xabay.

برگردان فارسی: هر زنبوری، زنبور عسل نمی‌شود، هر علفی علف خوش بوی مَشک نمی‌شود، برو پیش آن بلبلی که او از گل خبر دارد.

• هام گئپء بئن سئقی چامء ژییو سئقی چامء پییو: این مثل کنایه از رازداری است، یعنی انسان سخنانی را که می‌شنود در دل خود محفوظ بدارد بطوری که سنگی زیر آن و سنگی روی آن قرار دهد. و یادآور مثل زیر در زبان فارسی است: «راز بر باد نگشادن: کنایه از به هیچ کس هیچ نگفتن و سخت پوشیدن و پنهان داشتن، به هیچ روی چیزی بروز ندادن و از همه مستور داشتن» (ثروت، ۱۳۷۵: ۲۴۳).

هام گئپء بئن سئقی چامء ژییو، گئپء نو سئقی بئن چوء پییو (اسرافیلی، ۱۳۹۵: ۳۸).

hām gape bena seqi jāme žiyo, gape no seqi bena javə piyo.

برگردان فارسی: آن حرف را بگذار و زیر آن سنگی و باز روی حرف سنگی دیگر بگذار.

• ايله باندو دء گئلَ کَل وانگ نیبندو [*ila bāndo də gela kal vāng* : *nimadōy*] یعنی از یک مکان صدای دو قدرت بلند نمی‌شود، و معادل آن در زبان فارسی ضرب‌المثل زیر است: «ده درویش در گلیمی بخسبند و دو پادشاه در اقلیمی نگنجد اشاره به پس زدن دو قدرت در یک مکان دارد» (شکورزاده، ۱۳۷۲: ۳۹۳).

هشی نئعیند هاوز رانگ نیمدوی، ایلَ بالَ هیشکی بَ جانگ نیمدوی، ناکو ادمون بء جوړ اوتین، ایلَ باندو دئگئلَ کَل وانگ نیمدوی (اسرافیلی، ۱۳۹۵: ۱۵۰).

haši neīnda hāvza rāng nimadōy, īla bāla hiški ba jāng nimadōy, nāko ūdamōn be jōr avōtin, īla bāndō degela kal vāng nimadōy.
برگردان فارسی: اگر به چمن خورشید نتابد رنگش سبز نمی‌شود، هیچ کس تک فرزند خود را به جنگ و دعوا نمی‌فرستد، مردم در قدیم اینطور گفته‌اند، از یک مکان صدای دو قدرت بلند نمی‌شود .

• کاگه پَرِ دوسَ سَلووی بَبء: یعنی مسافت پریدن مرغ تا مکان جمع‌آوری فضولات حیوانی می‌باشد. این مثل زمانی که کسی جرات انجام دادن کاری بزرگ را نداشته باشد به کار می‌رود. و معادل آن در فارسی « تاخت گربه تا درب کاهدان است» (گلستانه، ۱۳۸۴: ۶۸).

آن رَسَ وئیز هَم لَوی بَبء، کاگه پَرِ دوسَ سَلووی بَبء. (اسرافیلی، ۱۳۹۵: ۱۵۰).
ana rasa veīz hamma lūy babe, kāge parə dosa salavūy babe.
برگردان فارسی: گردوی کال همه پوسته می‌باشد، پرواز مرغ تا محل جمع‌آوری فضولات حیوانی می‌باشد.

«دیو او سپه گونه مردول نیبئه

dəyo ōv sepa gavanda mærdul nibabə.

آب دریا با دهن سگ کثیف نمی‌شود این مثل زمانی به کار می‌رود که اگر آدم خوب و مشهوری را با تهمت بدنام کنند در دفاع از او گفته می‌شود» (خانبابازاده، ۱۴۰۲: ۱۸۱)
معادل فارسی: آب دریا از دهان سگ نجس نمی‌شود (رحماندوست، ۱۳۹۰: ۱۳).

اسرافیلی این مثل تالشی را در شعر خود گنجانده و بیان می‌کند :

سی سورا هنی یول نیمب، پوز میوه کول نیمب، ناکو اوتین د سئپ گو، دویو او کی
مژدول نیمب (اسرافیلی، ۱۳۹۵: ۱۵۲).

si sōra hani yōl nimabə, pūze miva kōl nimabe, nākō avōtin da
sepa gavə, dəyo ōv mərduḷ nibabə.

برگردان فارسی: وقتی که سن به سی رسید آدم دیگر بزرگ نمی‌شود، میوه در پاییز کال
نمی‌ماند، قدیما می‌گفتند با دهن سگ، آب دریا کثیف نمی‌شود.

۲-۳. کنایه

کنایات یکی از مهمترین گونه‌های ادبی در ادبیات شفاهی اقوام محسوب می‌شوند، که
در بیان و کلام روزانهٔ مردم جاری هستند و نمایندهٔ قدری از اجتماع و فرهنگ جوامع
خود می‌باشند. «کنایه در لغت به معنی پوشیده سخن گفتن است و در اصطلاح سخنی
است که دارای دو معنی قریب و بعید باشد و این دو معنی لازم و ملزوم یکدیگر
باشند، پس گوینده آن جمله را چنان ترکیب کند و به کار برد که ذهن شنونده از معنی
نزدیک به معنی دور منتقل گردد» (همایی، ۱۳۸۹: ۱۶۷). محمد اسرافیلی نیز توانسته با
کنایات شفاهی و بومی اشعارش را بیاراید تا مخاطبان شعرش که بیشتر افراد عادی
جامعه هستند راضی نگهدارد:

• و شش گت: یعنی آتش گرفت کنایه از عصبانیت زیاد از اتفاقی که افتاده است «آتش
گرفتن: ا پیش آمد ناگواری سخت متأثر و ناراحت شدن» (عظیمی، ۱۳۸۲: ۱۰). شاعر
این کنایه را در شعر خود به شکل زیر به کار برده است:

و ت ب دنیو لیلی تکی بول، و ت ب بوئم دنیو سیو چول، و ت و نم بو کو داست
بئکش، بئمندب کی مجنون گت و ش. (اسرافیلی، ۱۳۹۵: ۳۸).

vōtə ba denyo layli taki bōlə, vōtə bə bavem denyo siyo çōlə,
vōtə vōnam bavə kō dāst bekaš, bemandabe ki majnōnə gatə vaš.

برگردان فارسی: یکی به مجنون گفت مثل لیلی در دنیا زیاد است، مجنون گفت بدون
لیلی دنیا برام سیاه چال است، گفت می‌خواهم از لیلی دست بکش، تا مجنون این را
شنید آتش گرفت.

• کافشنی بَم: یعنی صحرایی شدم، کنایه از دیوانه شدن است. «دیوانه به کوه بالا می‌رود» (ذوالفقاری، ۱۳۸۸: ۱۰۶۶). محمد اسرافیلی در شعر خود به زبان مجنون از این کنایه استفاده کرده و می‌نویسد:

پو اوگت د بئوتتم آز تئرو، کافشنی بَم چیچء سَبینَ چئرو، دئینو مجنؤن تکی بواردِ
خیلی، نیمئی هئی واردِ بِنَ لیلی (اسرافیلی، ۱۳۹۵: ۳۸).

pō ūgat da bevotem āz terō, kāfšani bam čiče s̄abina čerō, deino
majnōn taki bavārdə xaili, nimakay hani vārdə bəna laili.

برگردان فارسی: بایست و بمان تا بگویم برایت، که چرا آواره بیابان شده‌ام، دنیا مانند مجنون خیلی خواهد آورد، ولی مانند لیلی نخواهد آمد.

• چئمان دئل اوردِ تکیئی چوء داردِ بِنَ تئند و (اسرافیلی، ۱۳۹۵: ۶۱).

čemān del ōrda takinay čavə dārd bəna tenda vō

برگردان فارسی: دل من مانند آرد نرم و درد او مانند تند باد است. معادل این مثل در زبان فارسی «باد دادن: باد دادن کنایه از نابود کردن» (انوری، ۱۳۸۳: ۸۶).

داستان‌های اسطوره‌ای و حماسی:

اسطوره در بر دارنده قصه‌های قهرمانانه هر قوم است و هر چند که گاه خیالی به نظر می‌آیند اما بصیرت‌هایی به واقعیت و چگونگی زندگی اقوام هستند. «اسطوره، داستانی است که بیانگر حقیقتی مقدس است. اسطوره‌ها در اصل تلاشی برای کشف و تبیین چگونگی نگرش انسان به هستی و خدایان و حقیقت جهان هستند. شناخت اسطوره و منشأ آن بواسطه یزدان‌شناسی، مطالعه تبارنامه خدایان، کیهان‌شناسی یا مطالعه تاریخ حوادث عالم صورت می‌گیرد. در طول تاریخ اسطوره‌هایی بطور گسترده وجود داشته‌اند و همه ملت‌ها برای خود اسطوره داشته و هیچ ملت و عصری نیست که بدون اسطوره باشد» (مؤذنی و همکاران، ۱۴۰۱: ۲۳۹). و «اصطلاح دیگری که در مطالعات مربوط به فرهنگ و ادب ایران، معمولاً در کنار اسطوره مطرح می‌شود حماسه است. حماسه، شعری است داستانی-روایی با زمینه قهرمانی و صبغه قومی و ملی که حوادثی بیرون از حدود عادت در آن جریان دارد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۹). در شعر

تالشی محمد اسرافیلی، منظور از شعر اسطوره‌ای و حماسی، نوعی شعر اجتماعی است که شاعر تلاش کرده با اسطوره‌های بومی و محلی حاج ملک محمد، مرادخان و ازبک خان که به صورت شفاهی از مادران و پدران زادگاهش شنیده است را در اشعارش جاودانه کند، چنان‌که توجه به اسطوره‌های بومی، ویژگی سبکی وی محسوب می‌شود، محمد اسرافیلی همواره با ریشه‌های محکم با زندگی مردم و سرزمینش ارتباط داشته و از آنچه در اطرافش می‌گذرد توجه نشان داده است.

شاعر منظومهٔ حاج ملک محمد را در ۲۰۱ بیت سروده است که با بیت زیر شروع می‌شود:

سِ بئو بَ ایلَ دِی، هِستِشئون بَءِ ایلَ هی، رُوکَ گئَلَ نۆم عابید، مئینَ گئَلَ نۆم خورشید، اوی کی هِست بَءِ ارشَد، اُو حوچَءِ مَلتکِ مَحَمَد، (اسرافیلی، ۱۳۹۵: ۱۰۵).

sə beva ba ila dy, həstəšon be ila hy, rūka gela nūm ābid, meina gela nūm xōršid, avi ki həstbe aršad, av hōj malek mahmad

برگردان فارسی: در روستایی سه تا برادر بودند که مزرعه‌ای داشتند اسم برادر کوچک عابید بود، خورشید اسم برادر وسطی بود، و اسم برادر بزرگ حاج ملک محمد بود. در این منظومه حاج ملک محمد می‌تواند دیو را شکست دهد و دختران اسیر در بند دیو را آزاد کند.

منظومهٔ حماسی و بومی دیگری که شاعر در ۵۳ بیت آورده است داستان مرادخان و ازبک خان می‌باشد. در این واقعیت بومی دو برادر پهلوان بعد از شکست دیگر پهلوانان در پایان مجبور به مبارزه با هم می‌شوند و ازبک‌خان می‌تواند مرادخان را شکست دهد. آغازگر این منظومه بیت زیر می‌باشد:

دِءِ پَهَلوونَ ایلَکَنو، اِیی کَمَ بَشِشِینَ بَئو، نَنَدَه اِیی دَدَنَدَ اِیی، حَنَنَدَ اِیی قَدَنَدَ اِیی. (اسرافیلی، ۱۳۹۵: ۱۷۱).

de pahlavon ilakaeo, īkama bəšašin baū, nanandah ī dadandah ī, hənandah ī qadanda ī.

برگردان فارسی: دو تا پهلوان بودند از یک خانه، آنقدر هیکل بزرگی داشتند از در یک طرفه خارج می‌شدند، با هم برادر بودند، قد و قدرت هر دو یکی بود. هنگام بررسی اسطوره در اشعار محمد اسرافیلی متوجه می‌شویم که شاعر در اشعارش منظومه لیلی و مجنون را در ۲۲ بیت و منظومه فرهاد و شیرین را در ۱۴ بیت آورده است.

۲-۴. اموات

از دیدگاه اسلام رابطهٔ انسان‌ها بعد مرگ با دنیا قطع نمی‌شود و همیشه از گذشتگان ما یاد شده که اموات شب‌های جمعه به خانه سر می‌زنند. به نقل از پیامبر اسلام آمده: «لا تنسوا موتاکم فی قبورهم و موتاکم یرجون إحسانکم و موتاکم محبوسون یرغبون فی أعمالکم البرّ و هم لا یقدرون، اهدوا إلی موتاکم الصّدقه و الدّعاء ترجمه: مردگان‌تان را که در قبرها آرمیده‌اند از یاد نبرید. مردگان شما امید احسان شما را دارند. مردگان شما زندانی هستند و به کارهای نیک شما رغبت دارند. آن‌ها خود، قدرت انجام کاری را ندارند، شما صدقه و دعائی به آن‌ها هدیه کنید» (صابری یزدی، ۱۳۷۵: ۲۳۲). محمد اسرافیلی نیز طبق این باور می‌نویسد:

ماردئون کی قوند زئوون شوون نی گوند/ ب کَشوون چَش ببه اوون آین شَوند (اسرافیلی، ۱۳۹۵: ۱۴۵).

mārdavon ki qavanda zevonə šon ni gavanda/ ba kašon jašə
babə avon ainašavanda
حرف زدن ندارند/ آن در شب‌های جمعه چشم انتظار خانه و افراد خانه می‌باشند.
[دادن احسان و خواندن فاتحه

۲-۵. وطن

وطن دوستی و عشق به وطن در شعر بیشتر شاعران نمود پیدا کرده است چون این موضوع نشان دهنده و «نمود وابستگی انسان به زادگاه خویش است که این پدیده بدون علت در احساس و عواطف انسان جای نمی‌گیرد؛ بلکه مجموعه ارزش‌هایی

است که به هم پیوسته‌اند و نهال دوستی را در شعر شاعر غرس می‌کنند» (محفوظ، ۲۰۰۳: ۲۱). عواطف وطن دوستی و علاقه محمد اسرافیلی به ایران زمین و زادگاهش همین بس که او در کتاب *لن صدو اولین شعرش با موضوع وطن و کشورش ایران می‌باشد و با سوگند به پروردگار می‌گوید کسی که وطنش را نمی‌شناسد ایمان ندارد و در بیتی دیگر دل و جان، خون رگهایش را از ایران زمین می‌داند: آَز پروردگارِ عَرش و ایرۆنِ وَطَنِ مَزۆنِءِ رو نِیْمَبِ اِیْمۆن/ها داردی رو گئِلِ دَامۆنِ بَبِ ایرۆونِءِ خوکِ چَ هَمَ داردِءِ دَامۆنِ/ هۆمِ ایرۆنِ دۆمِ نَمَن و گِیلۆنِ دَنیو ایتۆن، ایتۆن تِهروُن و امجۆن/ هارکی دئل بَ وئِریی باند بَبِءِ رها دئل بَ آنبان و رشت و تِهروُن. (اسرافیلی، ۱۳۹۵: ۲۵).*

āza parvardəgār arš o iron vatane mazone rō nibabə imon/ hā dārdirō gelə dāmūn babə ironə xōk ča hama dārde dāmūn/ havōm iron davōm namen o gilūn denyō itūn itūn təhron o amjon/ hārki del ba verəi bāndə babə rahā del ba ānbān o rašt o təhron.

برگردان فارسی: سوگند به پروردگار عرش و سرزمین ایران، کسی که وطنش را نمی‌شناسد ایمان ندارد/ هر دردی درمانی دارد خاک ایران درمان تمام دردها است/ نفسم ایران، داروی دردم ایران، درمانم نمین و گیلان است، تهران و امین‌جان برایم با کل دنیا برابر است/ هر کسی دل‌بسته به جایی است، رها هم به عنبران و رشت و تهران دل بسته است.

توضیح: نمین شهرستانی است در استان اردبیل که روستای آنبان (عنبران) زادگاه شاعر در آن قرار دارد و امجون (امین‌جان) روستای همسایهٔ زادگاه شاعر می‌باشد، و رها نیز تخلص شاعر می‌باشد.

محمد اسرافیلی بعد از شعر وطن با ۵۵ بیت در منظومهٔ *مردستقی* به توصیف زادگاه خویش می‌پردازد و ابراز دلتنگی می‌نماید:

مردَسَقی دئلَم تء رَو بَ تانگ، اِشتء شینَ زئوونء رَو بَ جانگ / مردَسَقی اِشتء
وئلُون تکینَ سینَ داردئم بَ هزو ایلَ رانگ / مردَسَقی غُوربت و تارسِم بئم اِشتء
حَسَتء بَ گسنپی بئم / دئلء سَ گئووننی بء کانَ ئم دارد، باهاشت دَ اوء دئلو تیی
بئگم /... (اسرافیلی، ۱۳۹۵: ۲۷).

mərdaseqy delem te rō ba tāngə, əšte šina zevūne rō ba jāngə/
mərdaseqy əšte velūn takina sina dārdem ba hazo ila rāngə/
mərdaseqy γōrbat o tārsəm bemam əšte hasate ba gasnapi
bebam/ dele sa gevōni be kāna em dārd bāhāšt da ave tai
bekam.

برگردان فارسی: مردسقی دلم برایت تنگ شده، برای زبان شیرینت به جنگ شده/
مردسقی مثل گل‌های تو، درد سینه‌ام هزار و یک رنگ شده است / مردسقی ترسیدم در
غربت بمیرم و حسرت دیدنت را به گورستان کوه گسنپی ببرم / درد دوریات روی
سینه‌ام سنگینی می‌کرد بگذار از سینه‌اش به در برم.

۲-۶. زبان تالشی

مهم‌ترین شناسه شعری محمد اسرافیلی، تعهد است. او خودش را متعهد می‌داند مردم
وطنش را از خطر انقراض و خاموشی زبان تالشی آگاه کند، و بیشترین انتقاد شاعر
مربوط به غفلت مردمان جامعه تالش زبان است این انتقاد در جای جای کتاب لن
صدو احساس می‌شود و گاهی با ناامیدی و گاهی با التماس شاعرانه به پاسداری از
فرهنگ و زبان تالشی دعوت می‌کند و از احساس تنهایی در این راه رنج می‌برد و
می‌گوید:

چَمَ زئوونَ داستو شینیی هَمَ بَ تامشومون بوء / نوبَ زئوونَ وانیمون، نو مون وُنَ گُرد
بنوء / ناكو اودمء جانگ آکین زئوونئشون داستو نئشو / امَ زئوونَ داستو دوای شیمون
وُنَ بَ شوء /... شئم تولئشی نئوتون آز یالی یالی چیم بکا / شینَ زئوونَ اوخت بَمای
کی مانء بدون بَ قوء / (اسرافیلی، ۱۳۹۵: ۸۶).

čama zevōn dāstō šinay hama ba tāmšōmūn bave/ nav ba zevōn vānanimūn , no mūn vōna banave/ nākō ūdame jāng akin zevōnešōn dāstō nešō/ ama zevōn dāstō dōay, šabimūn vōna ba šave/ šema tōlišy nevōtūn āz yāli yāli čim bakā/ šina zevōn avāxt bamāy ki māne badōn ba qave.

برگردان فارسی: زبان ما نابود می‌شود و ما کاری انجام نمی‌دهیم / ما همه نو به زبان نمی‌آوریم به نو تالشی نه می‌گوییم / مردم در قدیم برای زبان ما می‌جنگیدند تا خاموش نشود / اما ما زبان خود را از دست داده‌ایم و به شو تالشی، شب می‌گوییم / اگر شما تالشی صحبت نکنید از من تنها کاری ساخته نیست با مرگ من زبان تالشی هم می‌میرد .

شاعر ملت تالش زبان را مورد خطاب قرار می‌دهد و آن‌ها را دعوت می‌کند تا به فرهنگ و زبان خود پایدار باشند و در جایی دیگر می‌نویسد که رفته من زبان تالشی را زنده کنم تا تالشان و تالشی پایدار بماند :

شئیم آ زوون بئکاشتتم تولئشون تومء باهاشتتم (اسرافیلی، ۱۳۹۵: ۷۸).

šeim ā zevon bmkāštem tōlešūn tūme bāhāštem.

برگردان فارسی: من رفته زبان تالشی را زنده کنم و تالش‌ها را پایدار کنم.

و در منظومه « ama tolešimon ما تالش هستیم » در ۴۱ بیت که به مانند شکواییه است به تأکید می‌گوید زبان تالشی نابود می‌شود و خورشیدش افول می‌کند و سوگند می‌دهد که همه تالش زبانان تالشی صحبت کنند چون تالشی زبانی به شیرینی غسل است :

چَمَ زئوون داستو شینیی، چَمَ جئوون داستو شینیی / خالکء خوای بَ دء بینیی، چَمَ دءوون داستو شینیی / چَمَ زئوون داستو بَش، تولئشء حَشیی آمَش / بواختی جوگئل حَشیی تولئشء باندو بَمَش / بَشتان زئوون کام مَوْتَن بَ شانگون شام مَوْتَن / بَشتان نُون نُون بئوون، بَشتان بُونء بام مَوْتَن / (همان: ۹۱).

čama zevon dāstō šinay čama jevon dāstō šinay/ xālke xō iy bade binay čama devūn dāstō šinay/ čama zevon dāstō bašə, tōleše haši amašə/ bavāxti jōgela haši tōlešə bāndō bəmašə/

baštān zevone kām mavōtan ba šāngōna šām mavōtan/ baštān
nūne nūn bevotan baštān būne bām mavotan/....

برگردان فارسی: زبان مادری ما از دست می‌رود انگاری جوان ما از دست می‌رود/
صحبت کنندگان به زبان بیگانگان دو برابر می‌شوند در حالی که تعداد ما در حال کم
شدن است/ زبان ما نابود می‌شود و خورشید تالشی افول می‌کند/ آن گاه خورشید
دیگران از کوه‌های تالش طلوع می‌کند/ زبان خود را کم نشمارید و کلماتش را به زبان
دیگری بیان نکنید .

در جایی دیگر می‌گوید اگر رها دیگر تالشی نگوید زبان تالشی از بین می‌رود پس اگر
بمیرد باز سخن گفتن به تالشی را رها نمی‌کند:

رها زئوؤنء بئبئرو چم زئوؤن داستو بش/ مارد هسته بئد بوتتم زئوؤن بئر نی رها
رو(همان: ۸۱).

rahā zevone bebero čama zevon dāstō bašə/ mārde həstə beda
būtem tero zevone berə ni.

برگردان فارسی: رها اگر سخن نگوید زبان تالشی از بین می‌رود/ اگر بمیرم باز دست
از سخن گفتن به تالشی نمی‌کشم.

اسرافیلی غم و اندوه خویش را از وضعیت زبان تالشی بیان کرده و از گویشوران و
سخنوران آن گله‌مند است که چرا سکوت پیشه ساخته‌اند تا زبان تالشی به این شکل
دچار زوال و فراموشی شود و در این بین شاعر از ایام گذشته و وسعت زبان تالشی
سخن گفته و در جای جای مجموعه اشعار خود از شهریاران وطن یاد کرده‌است و با
افتخار ورزیدن به ایران و عشق و علاقه‌اش به وطن را بیان کرده‌است.

۷-۲. جای نام‌ها

یکی دیگر از خصوصیات شعری محمد اسرافیلی بکار بردن اسامی جای نام‌هایی است
که در اطراف و کنار زادگاه شاعر وجود دارند و شاعر در کودکی و جوانی خود به همه
آن‌ها رفت و آمد داشته و الآن کمتر کسی نشانی آن‌ها را دارد و اگر هم از آن گذری
داشته باشد به اسم نخواهد شناخت شاعر با گنجاندن این اسامی در شعر خود توانسته

به ماندگاری آن‌ها در اذهان عموم کمک کند و در حفظ شکل کهن‌تر زبان تالشی هم نقش داشته باشد چون «در تک‌تک جای نام‌ها، یا همان نام جاها و مناطق مختلف یک منطقه، زبان آن منطقه مخفی شده است. این شکل از زبان خیلی کهن‌تر از بقیه است، چرا که نام رودها، کوه‌ها، قله‌ها و عوارض دیگر طبیعی کمتر عوض می‌شود و در طی نسل‌های مختلف با اندکی تغییر آوایی، باقی می‌ماند» (سبزعلی‌پور، ۱۳۹۵: ۱۵۶).

• مرد سئقی: *mərda seqi* نام منطقه‌ای دل‌انگیز و خوش آب و هوا در روستای عنبران زادگاه شاعر که در فصل بهار بسیار زیبا و دیدنی است که شاعر این مکان را در منظومه‌ای به همین نام توصیف کرده‌اند:

مردسئقی اشته و وئلون تکین سین دardم ب هزو ایل رانگ / مردسئقی غوربت و تارسیم بئم اشته حسته ب گسنپی بئم (اسرافیلی، ۱۳۹۵: ۲۷).

mərdaseqy əšte velūn takina sina dārdem ba hazo ila rāngə/
mərdaseqy γōrbat o tārsəm bemam əšte hasate ba gasnapi
bebam.

برگردان فارسی: مردسئقی مثل گل‌های تو، درد سینه‌ام هزار و یک رنگ شده است / مردسئقی ترسیدم در غربت بمیرم و حسرت دیدنت را به گورستان کوه گسنپی ببرم .

• گسنپی: *gasnapi* کوهی است بلند در روستای عنبران، که آرامگاه پیر گسکر و گورستان عمومی روستا در روی همین کوه قرار دارد. و شاعر چندین بار این اسم را در اشعارش آورده است :

تارسیم بئم اشته حسته ب گسنپی بئم (همان: ۲۷).

tārsəm bemam əšte hasate ba gasnapi bebam.

برگردان فارسی: ترسیدم در غربت بمیرم و حسرت دیدنت را به گورستان کوه گسنپی ببرم.

• پن آنبان: *pəna ānbān* اسم زادگاه شاعر می‌باشد پن: بالا. آنبان: همان عنبران است.

دنیو مارو توکی بَ غَرزِ پَنَ آنبان (همان: ۴۲). *denyo māro tūki ba ɣarəz*
pəna ānbān

برگردان فارسی: همه دنیا به غیر از عنبران برایم تاریک است .

• کؤلش: *kūlaš* از روستاهای تالشی زبان در شرق عنبران و هم مرز با جمهوری آذربایجان است.

هار و فوُلُو کؤلش و شء اوژن ایوی او مگارد. (همان: ۸۴).

hār vafolu kūlašo ša ožan ayöy ūmagārda.

برگردان فارسی: هر وفاداری که از روستای کولش برود باز بر می‌گردد.

• گشلگش: *gašlagaš* از مناطق کشاورزی در جنوب غربی عنبران بالا می‌باشد.

شئق شئرم بَ گشلگش رَسَ او هزو نعمت (همان، ۸۴). *šeqe šerma ba gašlagaš*
rasa av hazo nəmatə

برگردان فارسی: اگر باران به گشلگش رسید آن هزاران نعمت است و فراوانی.

• سفغش: *səfayaš* دره‌ای ما بین روستای عنبران و کولش که دارای باغ‌هایی از سیب می‌باشد .

• پئرلُو: *peralū* روستایی است در شمال غربی عنبران که در مرز جمهوری آذربایجان قرار دارد.

سِفء رو هیچ پئرلُوژی دِ بَ سِفغش نیبومی (همان، ۸۴) *səfə ru hič peralūži*
dəba səfayaš nibomay

برگردان فارسی: هیچ کس از پیله رود تا سفغش برای سیب نمی‌آید.

• اینء رُو: *inərū* رودخانه‌ای که در شرق روستای عنبران بالا قرار دارد و باغستان‌های روستا در امتداد این رودخانه قرار دارند. (همان، ۳۸).

• سَ دؤل: *sadūl* دره‌ای در شمال غرب زادگاه شاعر که کشتزارها و مزارع گندم روستا در آن قرار دارد (همان، ۱۴۴).

۳. نتیجه‌گیری

شاعر آگاه به فرهنگ زمانه خویش است و دوران کودکی خود را با داستان‌ها و افسانه‌های شفاهی مادران سرزمین خویش سپری کرده است، محمد اسرافیلی از جمله شاعران نامدار و معاصر قوم تالش است که در اشعار خویش از عناصر فرهنگ عامه بهره‌جسته است و این عناصر را با زبانی ساده و قابل فهم در اشعار خود انعکاس داده است، او با بهره‌برداری از زبان و گویش بومی و محلی به پویایی زبان هم کمک شایانی کرده و توانمندی قلم خویش را به رخ کشیده و با بهره‌مندی از این امکان زبانی توانسته تأثیر اشعارش در مخاطب را فراهم آورد. بنابراین سراسر اشعار محمد اسرافیلی نمودی از زبان، فرهنگ و باورداشت‌های عامیانهٔ مردمان تالشی شمالی می‌باشد و در جای جای اشعارش می‌توان حضور پررنگ مردم دیارش را دید. شاعر تمام همت خود را برای حفظ و حراست از میراث فرهنگی گذشتگان به کار گرفته و فرهنگ چند هزار سالهٔ زادگاهش را به نظم در آورده و باورهای گذشته را برای مخاطبان خود زنده نگه دارد و بر آنان تأثیر بگذارد. به طور کلی شعرها شعر اسطوره‌ها، باورها، و مثل‌ها و داستان‌های قوم تالش است و در جای جای اشعارش می‌توان این موضوع را دید و لمسش کرد و امانتداری در این باره از شاخصه‌های شعر او می‌باشد. در یک نگاه مردم با خواندن شعرهای تالشی محمد اسرافیلی، با جلوه‌های گوناگون زبانی، فرهنگ و ادب و سنن و آداب اجدادی خود در قالب شعر آشنا می‌شوند و اشتیاقی وصف‌ناپذیر در زمزمه کردن آن و خواندن آن در هر محفلی از خود نشان می‌دهند.

در این مقاله نشان دادیم که محمد اسرافیلی عناصر گوناگون فرهنگ و ادبیات عامه را به طرز ماهرانه‌ای در اشعارش به کار گرفته است. و این امر از عشق خالصانهٔ او به فرهنگ و زبان تالشی از یک طرف، و از طرفی دیگر وطن دوستی و علاقهٔ وافر به تمدن ایران زمین نشأت می‌گیرد.

منابع

- آراین پور، یحیی (۱۳۷۴). از صبا تا نیما. تهران: زوار.
- اسرافیلی، محمد (۱۳۹۵). مجموعه اشعار لن صدو (صدای نی). تهران: انیسمندان کسری.
- انوری، حسن (۱۳۸۳). فرهنگ کنایات سخن. تهران: انتشارات سخن.
- بلوکباشی، علی (۱۳۷۷). معروفی و نقد آثاری در ادبیات مردم‌شناسی تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- ثروت، منصور (۱۳۷۵). فرهنگ کنایات. تهران: انتشارات سخن.
- جعفرپور، میلاد (۱۹۲). «نگاهی انتقادی به انواع ادبی حماسه در ادبیات فارسی». فصل‌نامه بوستان ادب، شماره چهارم، پیاپی ۱۸، صص ۴۱-۶۶.
- خان‌بازاده، افشین، نظامی، مهناز (۱۴۰۲). «واژگان باستانی در ضرب‌المثل‌های تالشی شمالی». دوفصلنامه گویش‌شناسی و فرهنگ عامه، دوره اول، سال اول، صص ۱۸۹-۲۰۶.
- دهمرده، حیدرعلی (۱۳۹۲). غزل زاییده عشق. نشریه پژوهش‌نامه ادب غنایی و ادبیات فارسی. دوره ۱۱ شماره ۲۰ صفحات ۸۳-۱۰۲.
- ذوالفقاری، حسن (۱۳۸۸). فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های فارسی. تهران: انتشارات معین.
- ذوالفقاری، حسن (۱۴۰۱). زبان و ادبیات عامه ایران. تهران: انتشارات سمت.
- رحماندوست، مصطفی (۱۳۹۰). فوت و فن گوزه‌گری. تهران: انتشارات مدرسه.
- رضایتی کیشه خاله، محرم (۱۳۹۶). همواج ویژه الفبا و دستور خط تالشی. رشت: نشر فرهنگ ایلیا.
- رهنمایی، محمد تقی. (۱۳۸۰). «تالش، تالش است». فصلنامه تحقیقات تالش، سال اول، زمستان ۱۳۸۰، صص ۹۳-۹۷.

- سبز علیپور، جهان‌دوست (۱۳۹۵). راهنمای گویش‌شناسی. رشت: انتشارات فرهنگ ایلیا.
- سجادی، جعفر (۱۳۹۲) فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی. تهران: کتابخانه طهوری.
- شبستری، راضیه، و همکاران (۱۳۹۹). «جلوه‌های عشق در قصاید سنایی». پژوهشنامه اورمزد، شماره ۵۱.
- شفیعی کدکنی، محمد رضا (۱۳۷۲). «انواع ادبی و شعر فارسی» فصل‌نامه رشد آموزش فارسی، سال هشتم، شماره ۱، پیاپی ۳۲، صص ۴-۹.
- شکورزاده بلوری، ابراهیم (۱۳۷۲). ده هزار مثل فارسی. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- صابری یزدی، علی‌رضا (۱۳۷۵). الحکم الزاهره. قم: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی.
- عظیمی، صادق (۱۳۸۲). فرهنگ بیست هزار مثل و حکمت و اصطلاح. تهران: موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مک‌گیل.
- گلستانه، مزار (۱۳۸۴) امثال و حکم مردم سیستان. افغانستان: ناشر هلیاتوس.
- محفوظ، محمد (۲۰۰۳ م) الواقع العربی و نحدیات المرحله الرَّاهنه. بیروت: دارالشرق الثقافه.
- مؤذنی، علی محمد. و همکاران (۱۴۰۱). «مقایسه شخصیت اسطوره‌ای سیاه گالش با شخصیت اسطوره‌ای گیل گمیش». فصل‌نامه بهار ادب، شماره ۱۵، پیاپی ۷۷، صص ۲۳۷-۲۵۱.
- همایی، جلال‌الدین (۱۳۸۹) فنون بلاغت و صناعات ادبی. تهران: اهورا.

